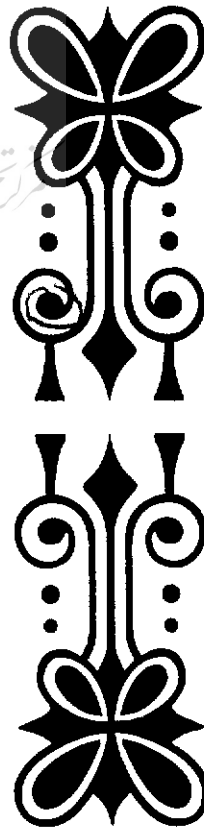


الزام

در تکالیف اخلاقی*

نوشتار حاضر به تحلیل و داوری درباره الزامهای اخلاقی و دیدگاه قرآن در این رابطه می پردازد و به صورت مشخص و فشرده محورهای چندی را به بحث می نشیند:

۱. آیا قرآن به عنصر الزام به عنوان یک عنصر ضروری در نظام اخلاقی اش می نگرد یا خیر؟
۲. وجه تمایز الزام اخلاقی از دیگر الزامها در نگاه قرآن چیست؟
۳. آیا الزام و اختیار با هم سازگار و هماهنگ اند یا نه؟
۴. ملاک یا ملاکهای الزام در یک فعل اخلاقی چیست؟
۵. منشأ و سرچشمه الزام کدام است؟
۶. و سرانجام راهبردهای الزام از نگاه قرآن چیست؟



نخست باید دانست که در حوزه اخلاق، بسیاری از بایدها و نبایدها از وضوح و روشنی برخوردار بوده و با اندک اندیشه و درنگ قابل درک هستند. گرچه در بخش دیگر از این درجه از وضوح و روشنی برخوردار نبوده و در مقام اثبات صحت و استواری خویش، نیازمند اقامه دلیل و ارائه برهان است، ولی چنین نیاز و ضرورتی مانع از این دعوی نیست که اساس الزام اخلاقی چه در گونه بدیهی و وضوح مند آن و یا به گونه نظری، اصلی تردیدناپذیر و بی نیاز از برهان و دلیل است، از آن رو که در نهاد گزاره های اخلاقی نوعی الزام و بایستگی وجود دارد و چشم فرو بستن بر این ویژگی، باورمندی به خلع گزاره از هویت اخلاقی خویش را در پی خواهد داشت.

عبدالله درآز در کتاب گرانسنگ «دستور الاخلاق فی القرآن الکریم» می نویسد:

«هر مذهب اخلاقی که شایستگی بهره مندی از نام اخلاق را داشته باشد، بر عنصر الزام بنیان نهاده شده است. از این رو الزام، قاعده ای اساسی و عنصری مرکزی است که نظام اخلاقی با عناصر ساختواره ای آن برگرد آن چرخیده و نبود و ناپیدایی آن به منزله اضمحلال جوهر حکمت عملی است.»^۱

قرآن کریم در راستای طرح پیام اخلاقی خویش و در حوزه تبیین اخلاق هنجاری، گزاره هایی را ارائه کرده است که در نگاه فیلسوفانه و متأملانه به ساختار و ازگانی آنها، عناصر و اصطلاحات گوناگونی به عنوان نمود الزام در آنها دیده می شود:

«ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربى و ینهى عن الفحشاء و المنکر و

البغی ...»
نحل / ۹۰

«تعاونوا علی البرّ و التقوی و لاتعاونوا علی الائم و العدوان و اتقوا الله ان الله شدید

العقاب»
مائده / ۲

«یا ایها الذین آمنوا لاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا ان تكون تجارة عن تراض

منکم ...»
نساء / ۲۹

براین اساس پیوند الزام با بسیاری از تکالیف حوزه رفتار آدمی بویژه آنجا که سخن از مسؤولیت و تحقق عدالت در پرتو آن در میان است، امری مشهود می نماید و اگر چند و چونی و تردید و ابهامی هست که تشکیکات فلسفی را در پی دارد، در مراد و مقصود از الزام و چیستی آن است.

برخی مکاتب اخلاقی بر پایه تصویری که از مفاهیم اخلاقی ارائه می دهند، تعریف پذیری دقیق مفاهیم اخلاقی را امری ناممکن دانسته اند. دور نمی نماید که

شهودگرایان را در این زمره به شمار آوریم، هر چند که برخی از باورمندان به نظریه شهودگرایی در حوزه تبیین فلسفی اخلاق با جداسازی مفاهیم اخلاقی و بازگرداندن آن به یک مفهوم محوری به نوعی به تعریف و تبیین این مفاهیم پرداخته‌اند. «مور» از فیلسوفان شهودگرا میان مفهوم «خوب» و دیگر مفاهیم اخلاقی تمایز قائل شده و خوبی را مفهومی تعریف بردار نمی‌داند، هر چند مفاهیمی چون الزام، وظیفه و صحیح را بر پایه خوبی تعریف پذیر می‌داند.^۲

گونه‌ای از تقریر نظریه فلسفی امر گرایی، الزامات اخلاقی را بسان اوامر و نواهی مرسوم بشری در زندگی روزمره تلقی نموده و آن را به نوعی ابراز و اظهار خواست و تمایل درونی یعنی همان طلب، تفسیر کرده‌اند.^۳

ندیم الجسر در کتاب «القرآن فی التریبۃ الاسلامی» الزام را نوعی پذیرش باورهای دینی و پایبندی عملی به آن بویژه در حوزه ارزشهای دینی می‌شمارد.^۴

همین گونه همپای نوعی دشواری و پیچیدگی در معنای دقیق الزام اخلاقی، تمایز و تشخیص الزامهای اخلاقی در زمره دیگر بایدهای روزمره زندگی دشوار می‌نماید.

گروهی بر این باورند که تفاوت الزام اخلاقی و حقوقی با دیگر الزامها در این است که چنانچه متعلق الزامها، فعل اختیاری و ارادی انسان باشد، الزام اخلاقی و یا حقوقی است. در غیر این صورت الزام اخلاقی و حقوقی نخواهد بود.^۵ و در ادامه، در مقام تبیین تفاوت میان الزام حقوقی و اخلاقی ابراز داشته‌اند که تفاوت میان الزام اخلاقی و حقوقی، در اعتبار و عدم اعتبار نیت است، بدین معنی که الزام اخلاقی در جهت رساندن مکلف به غایت اخلاقی خویش نیازمند نیت است، ولی در الزامهای حقوقی تنها رسیدن به غایت، هدف اصلی و مقصود بالذات است و نیت، شرط تحقق این منظور نیست، هر چند همراهی نیت با فرایند عمل حقوقی می‌تواند مایه تبدیل آن به رفتاری ارزشی گردد.^۶

تأمل در بسیاری از آیات قرآن نشاندهنده این واقعیت است که تفاوت میان الزام اخلاقی و دیگر الزامها اعم از طبیعی، حقوقی و ... در دو ناحیه عمده است:

۱. نوع و ماهیت غایت و هدف

در تمامی حکمها و تکلیفها نوعی غایت که علت اساسی الزام به حکم بوده و اساس رفتار را بنیان می‌نهد قابل تصور بوده بلکه قطعی به نظر می‌آید، هر چند تکلیفها و

الزامها در نوع و ماهیت غایت با یکدیگر تفاوت دارند. غایت در الزامات اخلاقی کمال مطلوب آدمی است که همان کمال علوی است، ولی غایت در الزامهای دیگر از جمله الزامهای حقوقی، از سنخ مطلوب مادی و غیرمعنوی است، و به دیگر بیان، مطلوبی دنیوی است که در مرتبه خویش می تواند ارزشی نیز باشد. آیاتی از قرآن کریم نمایانگر این واقعیت است که کمال مطلوب آدمی غایت الزامات ارزشی است.

«یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون»

بقره / ۲۱

«و أنفقوا فی سبیل اللّٰه و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة و أحسنوا إن اللّٰه یحبّ

بقره / ۱۹۴

المحسنین»

«یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم ... و لاتلمزوا انفسکم و لاتنازبوا

حجرات / ۱۱

بالالقباب ... و من لم یتب فاولئک هم الظالمون»

«یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم

مجادله / ۱۲

و أظہر ...»

۲. نقش اراده و اختیار

در بینش قرآن، نبود عنصر اراده، اختیار و انتخاب، مایه رهایی الزامهای اخلاقی از پیامد مجازات و عقوبت بوده درحالی که الزامهای غیر اخلاقی بویژه حقوقی، حتی در مورد خطا یا اجبار و یا سهو، همراه با مجازات و پیامدهای متناسب با خود بوده و تنها تحقق آن هر چند با نبود اراده و اختیار، ناگزیر پیامدهایی دارد.

«و من قتل مؤمناً خطأ فتحریر رقبة مؤمنة و دية مسلّمة الی أهله ...» نساء / ۹۲

درحالی که آیاتی دیگر از قرآن، رفتارهای اخلاقی را بسته به میزان توانایی و

استعدادهای وجودی انسان می داند.

«فاتقوا اللّٰه ما استطعتم و اسمعوا و أطيعوا و أنفقوا خیراً لأنفسکم و من یوق شحّ

تغابن / ۱۶

نفسه فاولئک هم المفلحون»

همسازی الزام با اراده و اختیار

در نگاه نخستین، همسازی الزام اخلاقی با اصلی ترین عنصر فعل اخلاقی یعنی

آزادی و اختیار، امری ناممکن به نظر می رسد و از همین رو بوده است که اندیشوران

بسیاری همپای یادآوری این ناهمسازی درصدد چاره و رفع تعارض برآمده‌اند. اتکینسون معتقد است مسؤولیت اخلاقی درگرو آزادی عمل است و در فرایند رفتار اجباری و بدور از اختیار، مسؤولیتی انتظار نخواهد رفت.^۷

کانت درمقام چاره‌جویی و رفع این مشکل بر این باور است که چون در تکالیف اخلاقی، الزام، محصول عقل آدمی است و عقل از شوون وجودی انسان بوده، با اراده و آزادی وی ناسازگار نبوده است، بلکه نتیجه عقلانیت و تفکر او در زمینه رفتارهای اخلاقی بوده، هر چند الزامهایی که به نوعی فرا وجودی بوده و از بیرون عالم وجودی انسان بر او عرضه شده باشند ارزش اخلاقی ندارند و نشانی از رفتارهای اخلاقی را با خود به همراه نخواهند داشت.

بدین رو آنچه حکم به الزام می‌کند عقل آدمی بوده که بایستگی فعل را در متن اختیار آدمی رقم می‌زند.^۸

آنچه به چاره‌پذیری مشکل یادشده مدد می‌رساند، فهم دقیق این نکته است که افعال و رفتارهای آدمی برخاسته از اختیار و اراده تکوینی و وجود خواستی وی بوده که بخشی از سرشت و جزء جدانشدنی حقیقت وجودی وی می‌باشد، در حالی که الزام فهم شده از ماهیت گزاره‌های اخلاقی و نهفته در رفتارهای ارزشی، برخاسته از تشریح و اعتبار است که اختیار وجود خواستی و تکوینی آدمی را نفی نمی‌کند، بلکه می‌توان پیوسته با شرایط و عوامل تعیین‌کننده با آن همسو و یا ناهمسو باشد.

«مور» فیلسوف شهودگرای انگلیسی همپای تقسیم افعال آدمی به ارادی و غیر ارادی، حاکمیت اختیار تکوینی بر حوزه رفتار را یادآور شده و می‌نویسد:

«بسیاری از رفتارهای آدمی در دایره شمول اراده و محکوم به اختیار اوست و از همین رو است که انتخاب پیشینی و قبل از تحقق عمل، می‌تواند امکان رخداد و یا انجام ندادن عمل را برای آدمی ممکن سازد.»^۹

همین گونه وی معتقد است در مواردی بسیار، اگر آدمی به گونه‌ای متفاوت گزینش می‌کرد، ممکن بود به نحوی متفاوت نیز عمل کند، هر چند بر این باور باشیم که هرگز نمی‌توانیم به نحو متفاوتی انتخاب کنیم.^{۱۰}

علامه جعفری در این رابطه بر این باور است که عالی‌ترین عنصر عمل اختیاری، اقدام و عمل شخصیت است که نمایانگر آن است که تأثیر دیگر امور - مقتضی، شرط، عامل هدفگیری - به جبر و ناگزیری کامل نمی‌انجامد. بدین رو در افعال اختیاری نیز

عامل و انگیزه و دیگر عوامل ضرورت می‌یابد، ولی با تحقق و پیدایی این امور، کار اجباری و ناگزیر نمی‌گردد و در اصل، همان عمل و اقدام شخصیت که از ذات آن برخاسته، نمایانگر اختیاری بودن آن است.^{۱۱}

بی تردید هر اقدامی را که با حاکمیت شخصیت آدمی بر دو سویه مثبت و منفی عمل صادر گردد، می‌توان تحقق یافته بر اساس اراده آزاد دانست. افزون بر این چنانچه این حاکمیت و سلطه با در نظر داشت خیر و نیکی جامعه تحقق به عمل بپوشاند، فعل اختیاری همپای مسؤلیت برداری از ارزش نیز برخوردار خواهد شد. بدین رو هر اندازه که حاکمیت و سلطه شخصیت بر دو سویه مثبت و منفی عمل، کارآمدتر صورت پذیرد، آن عمل از آزادی برخوردار است، همان گونه که هدفمندی بیش تر آن بر اساس خیر و نیکی اختیار توسعه پذیرتری را به همراه خواهد آورد.^{۱۲}

در بینش معرفتی قرآن کریم، الزامی بودن تکالیف اخلاقی نه تنها اختیاری و ارادی بودن آن را نفی نمی‌کند، بلکه بایستگی اخلاقی افعال که دستاورد مراتب شخصیتی آدمی است، تأثیری مستقیم در اختیاری بودن آن افعال دارد.

برپایه چنین باوری به هر میزان که شخصیت آدمی از مراتب آگاهی فزون تری نسبت به پیشنهادها، اهداف و مصالح امور زندگی برخوردار باشد، دایره اختیار و اراده وی در انجام امور توسعه بیش تری خواهد داشت و بر همین اساس بوده است که ادیان الهی و تعالیم آسمانی به زوایای شخصیت و عناصر تأثیرگذارنده بر آن اهمیت داده و بر ظهور و جلوه آن تأکید ورزیده اند.

«یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه»
انفال / ۲۴

و بر همین اساس است که برخی معتقدند:

«همواره در شخصیت انسان، گونه‌ای از نیروی تجدد و دگرگونی وجود دارد که با بروز و ظهور عواملی مناسب به فعالیت افتاده و نتایجی را حتی در حیطه های بس بزرگ اجتماعی موجب گشته است. این پدیده را در دانش روانشناسی، انقلاب روانی می‌نامیم که پدیده‌ای استثنایی نیست و تاریخ بشری از شخصیت‌هایی که به جهت انقلاب روانی کارهای بسیار بزرگی را انجام داده و حتی موجب دگرگونی جامعه خود گشته اند، خاطرات فراوان ثبت کرده است.»^{۱۳}

معیار الزام اخلاقی

بحث پیرامون شناخت و تبیین ملاک و معیار در الزام‌های اخلاقی همواره در زمره مباحث دراز دامن و ناهمگون در فلسفه اخلاق بوده است و فیلسوفان اخلاق هر یک به نوعی و بر پایه دیدگاه فلسفی خویش در حوزه مفاهیم ارزشی و الزامی اخلاق در صدد ارائه معیاری جهت باز شناخت بایستگی و الزام در رفتار بوده اند.

برخی شهودگرایان در فلسفه اخلاق بر این باورند که هیچ دلیلی بر این نیست که عملی که وظیفه آدمی است به راستی وظیفه اوست، جز باور به این حقیقت که آن عمل وظیفه اوست... بررسی نتایج افعال از منظر خوبی و یا سعادت و نیز عرضه دلایلی برای انجام فعل و یا تحریک نسبت به آن کاری بیهوده است. تنها کاری که می توان بدان اقدام کرد این است که به پرسشگر بگویند تا حد ممکن و به دقت و وضوح تمام ملاحظه کند که عمل چیست؟ آن گاه وی خواهد دید که آیا آن عمل وظیفه او هست یا نه؟^{۱۴}

پوشیده نیست که شهودی دانستن مفاهیم اخلاقی در واقع محصور ساختن این مفاهیم در هاله ای از ابهام و بیرون کردن آن از حوزه تحقیق است. چگونه و بر اساس کدامین معیار به درستی یا نادرستی دعوی شهودی می توان گواهی داد و بر آن پای فشرد. برخی از اندیشمندان مذهبی ارزش ذاتی و درون خاستی فضیلت را سرچشمه اتصاف فضیلتها به بایستگی و الزام دانسته اند و بر این باورند که فضیلت به طبیعت خود محرك و عامل است و آدمی را بر می انگیزد تا بدان عمل کند.^{۱۵} از همین گروه می توان به آن دسته از اصولیان و متکلمان اشاره کرد که با اعتقاد به ذاتی بودن حسن و قبح، وجوب و الزام را^{۱۶} صورتی مجازی و شبه حقیقی از حسن عقلی دانسته اند.^{۱۷}

از جمله اموری که نه چندان اندک در قرآن مورد توجه بوده است، نقش و تأثیر اعمال در شکل گیری شخصیت و سعادت‌مندی انسان است و چه بسا بر همین اساس بوده است که مفسران با الهام از آیات، از تأثیر اعمال در تکون شخصیت فرد سخن گفته و آدمی را ساخته افعال و کردار او دانسته اند، به گونه ای که این اندیشه قوت می گیرد که شاکله انسان برآیند سیر و سلوک وی، و هویتش نقش گرفته از کرده های اوست.

علامه طباطبایی در مقام باز شناخت پیام تفسیری آیه شریفه «کلاب ران علی قلوبهم ماکانوا یکسبون» (مطفین / ۱۴) مفاد این آیه را نمایانگر این حقیقت می داند که اعمال بد و زشت، دارای صورتهایی هستند که نفس آدمی را به آنها مصور و منقوش می کند و مانع از درک حقیقت توسط نفس می شود.^{۱۸} ایشان در فرازهایی دیگر از مضامین

تفسیری اثرخویش در توضیح مفاد برخی آیات که اشاره به حصول گونه ای از معرفت در زمینه تقوا و مجاهدتهای درونی و انجام تکالیف اخلاقی دارد، یادآور این نکته می شود که تقوا از راه بازگرداندن اعتدال فطری طبع آدمی باعث می شود که خواستهها و گرایشهای او تعالی یافته و احکام عملی بهتر و کامل تری صادر نماید. اعمال ارزشی با تأثیرگذاری بر روحیه و منش فرد، موجب پیدایش ادراکات عملی ویژه ای می شوند که در فرجام، فلاح و رستگاری را برای او به ارمغان خواهند آورد. کارهای شایسته، حافظ اخلاق نیک و اخلاق نیک در پی آورنده معارف حقیقی و دانشهای سودمند و اندیشه های درست خواهند بود.^{۱۹}

براین اساس گزاف نخواهد بود که از منظر قرآن، نقش و تأثیر مصالح و مفساد و نتایج و بازتابهای افعال را در بایستگی و الزامی بودن اعمال، نقشی محوری دانسته و آثار و نتایجی که تعالی وجودی و تکامل شخصیتی را برای انسان به ارمغان می آورد معیار الزام موجود در عمل بدانیم.

«یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون»

بقره / ۱۸۳

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی

مائده / ۸

«ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و

نحل / ۹۰

البغی یعظکم لعلکم تذکرون»

«یا ایها الذین آمنوا إتما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل

مائده / ۹۰

الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون»

این آیات، همپای تشریح و اعلام الزام در تکالیف اخلاقی در دو سویه بایدها و نبایدها، از آثار پیامدها و نتایج اعمال در مسیر تعالی و سعادت انسان به عنوان مبنا و ملاک آن الزام، سخن به میان آورده و برآن تأکید ورزیده است.

خاستگاه الزام

به موازات این بحث، بحث دیگری نیز رخ می نماید که سر چشمه الزام چیست و نیروی الزام کننده کیست؟ هر چند همانندی هایی در دو مقام به ذهن خطور می کند، ولی در نخستین بخش، سخن از فلسفه و چرایی الزام و در دومین بحث، سخن از

نیروی است که آدمی را به تکالیفی که دارای مصلحت است ملزم می‌سازد. برگسن فیلسوف فرانسوی در اثر خویش «دو سرچشمه اخلاق و دین» دو نیروی فشار اجتماعی و گرایش پرجاذبه درونی انسانهای ممتازی را که از یاری خداوند مدد می‌گیرند، اساس الزامات اخلاقی دانسته و می‌نویسد:

«هنگامی که اخلاق عامه مردم از نوعی فشار یک حرکت اجتماعی نشأت می‌گیرد، اخلاق انسانهای ممتاز جامعه را می‌یابیم که خود اشتیاق به ارزشهای متعالی است. این اخلاق که بر بال محبت ابداع کنندگان و نخبگان استوار است، تنها برای تعدیل و توجیه سلوک و رفتار یک فرد بر وجهی که بهتر از اخلاق عامه مردم باشد به میدان نیامده است، بلکه فرد ممتاز جامعه به منظور تعدیل اخلاق اجتماعی و جذب جامعه به سمت و سوی ارزشها و کمالات و در نهایت رهبری اجتماعی، اجتماع را به اخلاقی که خود انتزاع کرده است ملزم می‌کند».^{۲۰}

پوشیده نماند که دیدگاه برگسن، افزون بر استوارسازی پایه های نسبی گروهی در اخلاق، به نوعی زمینه های سقوط و انحطاط در اخلاق را نیز فراهم می‌آورد. وی نیروی فشار جامعه را سرچشمه اخلاق دانسته و در عین حال بر این باور است که الگوی اخلاقی جامعه هر روز بر اساس عاداتها تغییر کرده، چونان فرایند تلاش زنبور عسل و مورچگان که بر اساس گزینه انجام می‌پذیرد و این همان پیمودن راه اجتماع است که همواره وفای به واجب نامیده می‌شود. اگر لحظه ای در برابر حرکت اجتماع مقاومت کنیم یا بخواهیم از خط سیر آن عدول کنیم، به توانمندی نیروی قهرآمیز زندگی اجتماعی به سمت و سوی همان حرکت و مسیر اجتماع با فشار و بی‌درنگ باز خواهیم گشت.

باور چنین نظریه ای برخلاف واقعیتی است که در تعالیم ادیان یادآوری شده و آدمیان را به پیامدهای آن هشدار داده اند. سنت ها و عادات جوامع همواره و در همه جا، متعالی، سازنده، کمال آفرین و در عین حال کلی و فراگیر نبوده است، بلکه انسان ژرف اندیش در بستر تاریخ و با مطالعه در منابع کهن دین، سیر دگرگونی جامعه هایی را می‌بیند که به دلیل انحطاط اخلاقی دستخوش نابودی و فنا گشته اند. انحطاطی که خود برخاسته از دنباله روی از عاداتهای فاسد اجتماعی و سنتهای ناپذیرفتنی گروهی بوده است.

کهف / ۵۹

«و تلك القرى اهلكناهم لما ظلموا وجعلنا لمهلكم موعداً»

زخرف / ۲۲

«قالوا انا وجدنا آباءنا على أمة وانا على آئثارهم مقتدون»

افزون بر تمامی آنچه یاد شد، بر پایه چنین دیدگاهی الزام و اخلاق دو سویه ناسازگار با یکدیگر خواهند بود. در این دیدگاه الزام از فشار قهرآمیز اجتماع نشأت گرفته و به طور طبیعی در مسیر هدایت خلق و خوی انسانها به سمت و سوی عادات اجتماعی توان هر گونه اراده و آزادی را از او سلب می کند و به دیگر سخن هرگاه آدمی در برابر جریان قهرآمیز عادات اجتماعی قرار گیرد، بی آن که تاب پایداری در برابر آن را داشته باشد جز تسلیم و انقیاد چاره ای نداشته و آن را پذیرا خواهد گشت و این خود قراءت دیگری است از جبر، و نبود اختیار در برابر سیر عادات اجتماعی. دکتر درآز در مقام انتقاد بر چنین تفکری می نویسد:

«در دیدگاه برگسن، فاجعه آمیزتر از همه، ناسازگاری دو اصطلاح الزام و اخلاق است که به صورت آشکار رخ می نماید. هرگاه الزام از قهر شبهه غریزی فشار عاداتهای اجتماعی نشأت گیرد، اخلاق بی معنی بوده و چنانچه در جامعه ای حاکمیت اخلاق مشهود باشد، دیگر فشار عاداتها ناپیدا خواهد بود.»^{۲۱}

قرآن کریم در مجال تشریح، الزام اخلاقی را بر پایه اراده مکلف استوار دانسته و مکلف را تنها به عاقبت و نتیجه تکلیف آگاه می کند و بس:

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»
 «من عمل صالحاً فلنفسه ومن أساء فعليها»
 «كلّ امرئ بما كسب رهين»

بسیاری از صاحب نظران اسلامی عقل را سرچشمه الزامات اخلاقی می شمارند، تا بدان پایه که برخی بر این باورند که این دیدگاه نه تنها مورد اتفاق همه می باشد، بلکه قرآن نیز با آن موافق است.^{۲۲}

شیخ ندیم الجسر می نویسد:

«از بدیهیات است که الزام به کمک عقل در محیط اخلاق وارد می شود. عقل استوانه الزام و نخستین راه آن است. خداوند در قرآن به روشنی بیان کرده که انسان را آفریده است تا او را عبادت کند و مورد آزمون الهی قرار گیرد. اجباری در دین نیست و اوامر و نواهی را در راستای راهنمونی انسان بیان کرده است، از این رو اکتفای عقل به درستی قضایای عقلی و مبادی و احکام، نخستین نوع از انواع الزام است.»^{۲۳}

توجه بدین نکته نیز بایسته است که کسانی که عقل را سرچشمه الزامات اخلاقی

می دانند، مقصودشان عقل عملی است که اخلاق را نیز در بر می گیرد. گروهی دیگر براین باورند که خداوند در ضمیر آدمی نیرویی به نام وجدان آفریده است که تکالیف اخلاقی را از درون به وی می نمایاند.

علامه جعفری می نویسد:

«وجدان، راهنمای مطمئن، قاضی دادگر، بارقه الهی، عامل شخصیت عالی انسان و... است.»^{۲۴}

ژان ژاک روسو بیان می دارد:

«وجدان را می توان عامل فعال روح تصور کرد که هنگام مواجهه با دو راهی به انسان می گوید که باید راهی را برگزیند که با قانون اخلاقی مطابقت داشته باشد.»^{۲۵} همین گونه منتسکیو معتقد است:

«همیشه قضایا را پیش از اخذ تصمیم به محکمه وجدان تسلیم نمایید. وجدان راهنمای بی مانند و قاضی بی طرفی است.»^{۲۶}

مفسران و اندیشوران اسلامی در سرشت آدمی از نیرویی یاد کرده اند که در تردیدها و ابهامها هدایت گر انسان بوده و راه حقیقت را به وی خواهد نمود.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه «وجعلناهم أئمة یهدون بأمرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات ...» (انبیاء/ ۷۳) می نویسد:

«خداوند نفرموده است: «وَأَوْحِنَا إِلَيْهِمْ أَنْ أَفْعَلُوا الْخَيْرَاتِ»، در این صورت تکلیف به فعل خیر تکلیف تشریحی خواهد بود، بلکه فرموده است: «وَأَوْحِنَا إِلَيْهِمْ فَعْلَ الْخَيْرَاتِ ...» بدین معنی که ما انجام خیر را به قلب مردمان الهام کرده ایم تا ایشان در انجام آن از قلب خود دستور گیرند.»^{۲۷}

قرآن کریم از آگاهی فطری انسان بر نفس خویش خبر می دهد:

«بَلِ الْإِنْسَانِ عَلِيٌّ نَفْسَهُ بِصِيرَةٍ . وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»
 «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ . وَ لِسَانًا وَ شَفْتَيْنِ . وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ . فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

بلد/ ۱۱-۸

«و نفس و ما سوئها . فآلهمها فجورها و تقویها . قد أفلح من زکیها . و قد خاب من

شمس/ ۱۱-۷

دستیها»

همین گونه قرآن، این خاستگاه درونی را نیروی بازدارنده در سرکشیها

برمی شمارد:

«لااقسم بیوم القيامة . و لااقسم بالنفس اللوامة ...»
 «و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجنّ و الانس لهم قلوب لايفقهون بها و لهم أعین
 لایبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون»
 اعراف/ ۱۷۹

قرآن، همپای یادکرد راهنمونی عقل و وجدان در مسیر الزامات اخلاقی از عنصری دیگر به عنوان پشتوانه اخلاق و بایستگی در آن سخن گفته است. وحی از سویی احکام و دستورات عقل را تأیید کرده و بر انجام آن تأکید می‌ورزد و از دیگر سو عقل را در زمینه ای از رهنمودهای ارزشی قرار می‌دهد، تا در احکام خویش چشم بسته و مغلوب هوای نفس نباشد.

«عقل در آغازین مرحله زندگی با تجربیات اندک به تنهایی از درک خیر و شر و شناخت فضایل و رذایل اخلاقی عاجز است، بدین سان دین و شریعت آسمانی با وحی بر پیامبران، تحدید و تعیین مرزهای میان فضیلت و رذیلت را عهده دار می‌شود. خداوند، آخرین کتاب خود را بر پیامبر خاتم و برگزیده خویش بدین جهت فرو فرستاد که با پرورش و تکامل بخشیدن به عقل، توان درک و شناخت حقیقت را به وجود آورد و در جهت فهم حکمت، عقل را آماده کند.»^{۲۸}

«تکاد تمیز من الغیظ کلّما ألقى فیها فوج سألهم خزنتها ألم یأتکم نذیر . قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء إن أنتم الا فی ضلال کبیر . و قالوا لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی أصحاب السعیر ...»
 ملک/ ۸ - ۱۰

راهبردهای الزام اخلاقی از منظر قرآن

فیلسوفان اخلاق هر یک با تکیه بر مرام فلسفی خویش در زمینه راهبردهای اخلاقی و پاسخ به پرسش چگونگی الزام جامعه به رعایت اخلاق، مطالبی بیان داشته اند:
 عاطفه‌گرایان در راستای ملزم ساختن جامعه به تکالیف اخلاقی، تقویت حس محبت، بشر دوستی و ایثار نسبت به دیگران را طرح کرده‌اند و بر لزوم محور زمینه نفرت و ستیز در جامعه پای فشرده‌اند.

سقراط و هم‌اندیشان با او براین باورند که راهکارهای عملی اخلاق با آموزش و دانا ساختن هر چه فزون‌تر مردمان به دست می‌آید. براین اساس، اخلاق، پیامد دانش و آگاهی مردمان است.

ارسطو همپای باور به تأثیر دانش بر تقویت اراده و ندای وجدان تأکید ورزیده که در پرتو رهایی آن از جاذبه های گوناگون ظهور و بروز یابد.

گروهی نیز پرورش حس زیبایی را زمینه ساز تعالی و رشد مکارم اخلاق و ترویج مفاهیم ارزشی می دانند.^{۲۹}

قرآن به عنوان راهنمای سعادت بشر، بخشی، درخور توجه از آموزه های خویش را به چگونگی تحقق الزامات اخلاقی و برپایی حس تکلیف معطوف داشته است و با تأیید پاره ای از راهبردهای مرامهای بشری، زمینه هایی دیگر را نیز بر شمرده است:

فرجام اخروی

ذکر عاقبت شوم و فرجام نامیمون بدکرداران و سعادت بی پایان و بهره مندی زوال ناپذیر از نعیم اخروی نیک کرداران، گوشه ای از تلاش عملی پیام وحی است در زمینه ملزم ساختن آدمی به عمل به تکلیف اخلاقی خویش و تحقق بایسته های ارزشی:

«و كل انسان ألزمنه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة كتاباً یلقاه منشوراً»

اسراء / ۱۳

«لئن اقمتم الصلاة و آتیتم الزکوة و اتمتم برسلی و عزّرتموهم و اقرضتم الله قرضاً حسناً لا کفرن عنکم سیئاتکم و لأدخلنکم جنّات تجری من تحتها الأنهار فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضلّ سواء السبیل»

مائده / ۱۲

«من قتل نفساً بغير نفس أو فساد فی الأرض فکأتما قتل الناس جمیعاً و من أحيهاها فکأتما أحيی الناس جمیعاً»

مائده / ۳۲

قرآن، همپای یادآوری پیامدهای اخروی گرایش یا رویگردانی از اخلاق، به برخی نتایج این جهانی رعایت و یا ترك اخلاق پرداخته است، تا با توسل به آن، زمینه را برای تحقق الزام درونی به مبانی ارزشی فراهم سازد:

«انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً أن یقتلوا أو یصلبوا أو تقطع أیدیهم و أرجلهم من خلاف أن ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنيا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم»

مائده / ۳۳

آنچه گفته شد، در زمینه ای نتیجه بخش خواهد بود که گرایش درونی انسان به خطاکاری، در پرتو معرفت و شناخت ضد ارزشها سست گردد و خود را از درون ملزم به رعایت مبانی اخلاق ببیند.

«يا أيها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى أن يكونوا خيراً منهم و لا نساء من نساء عسى أن يكنّ خيراً منهنّ و لا تلمزوا أنفسكم و لا تنابزوا باللقاب بشئ الاسم الفسوق بعد الايمان و من لم يتب فاولئك هم الظالمون»
حجرات / ۱۱

نظارت فراگیر الهی

از منظر قرآن، اخلاقی زیستن و پایبندی به ارزشها در گرو تقوا، و تحصیل تقوا در گرو باور به خدا و ایمان به اوست، و ایمان خود زاینده توجه و تذکار آدمی و رهایی او از غفلت و بی خبری است. غفلت از حق، اساس تیره بختی انسان و تباه کاری اوست. از این رو توجه به حضور فراگیر حق و نظارت همواره او بر گستره رفتار، زمینه تخلق به اخلاق و پایبندی به الزامات رفتاری را فراهم آورده و احساسهای خفته آدمی را برانگیخته و تقویت خواهد کرد.

«وما تكون فی شأن و ماتلوا منه من قرآن و لاتعملون من عمل إلا کنا علیکم شهداً اذ نفیضون فیهِ و ما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الأرض و لا فی السماء و لا اصغر من ذلك و لا اکبر إلا فی کتاب مبین»
یونس / ۶۱

«ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من جبل الوریث»

ق / ۱۶

غافر / ۱۹

«یعلم خائنة الأعین و ما تخفی الصدور»

باور به نظارت فراگیر و بی واسطه الهی بر اعمال، افزون بر انگیزش احساس اخلاقی نهفته آدمی به تقویت حضور خداوند در صفحه ذهن آدمی می انجامد و به ناگزیر تمایل وجودی وی را به خداوند افزایش داده و مبانی ایمان را استوار خواهد کرد و از آنجا که موطن اخلاق، نفس است و نه جسم، و اخلاق از صفات نفس است و نه جسم، گستره آن نیز آگاهیهای وجودی آدمی بوده و اخلاق به منزله تابعی از میزان معرفت وجودی وی خواهد بود بویژه آن هنگام که با احساس درونی وی نیز آمیخته گردد.

تحریک عواطف

در حوزه مباحث فلسفی اخلاق، گروهی سخت براین باورند که گزاره های اخلاقی ابرازگر احساسات درونی اند و واژه های اخلاقی جهت گیری های موافق یا

مخالف را ابراز می‌کنند و در حقیقت گزاره‌های اخلاقی از واقعیتی بیرونی خبر نمی‌دهند، بلکه گزاره‌هایی هستند انشائی که نمایانگر تنفر و یا اشتیاق درونی گوینده بوده و همپای آن تنفر و یا اشتیاق مخاطب را نیز بر می‌انگیزند و بر همین اساس پیوند مستحکم میان اخلاق و عمل برقرار می‌گردد.

پوشیده نماند که تأکید بیش از اندازه بر احساسی بودن قلمرو اخلاق، زمینه را برای تفکر و گفت و گوی عقلانی بر سر احکام اخلاقی محدود ساخته و شاید بر پایه چنین محدودیت و نقصی بوده است که گروهی از فیلسوفان اخلاق با انتقاد از نظریه احساس‌گرایی رو به توصیه‌گرایی در اخلاق آورده‌اند. این مجال بی آن که ناظر به گفت و گوهای حوزه فرااخلاق و گزینش نظریه‌ای در آن میان باشد، بر این مهم تأکید دارد که حوزه اخلاق و الزامات درونی آدمی با احساس و عواطف وی پیوندی استوار داشته و همپای باور به عقلانیت و استدلال‌پذیری گزاره‌های اخلاقی در حوزه فرااخلاق، به تأثیر عواطف گوینده اخلاق و شنونده آن در حوزه اخلاق هنجاری تأکید دارد.

قرآن هر چند در تعالیم خویش، احساسات و عواطف را سرچشمه الزامات اخلاقی ندانسته و آن را به عنوان میزان و معیاری در جهت جداسازی تکالیف الزامی از غیرالزامی نیز نمی‌شناساند، ولی با این حال، تحریک عواطف انسانی را در مسیر سلوک عملی انسانها به سوی نیک‌کرداری و پرهیز از رذایل در نظر گرفته و بر آن اصرار ورزیده است:

«يا أيها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بثّ
منهما رجالاً كثيراً و نساءً و اتقوا الله الذي تساءلون به و الأرحام إن الله كان عليكم رقيباً»
نساء / ۱

«يا أيها الناس انا خلقناكم من ذكر و أنثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن
أكرمكم عند الله اتقاكم ...»
حجرات / ۱۳

احساس اخلاقی به نوعی مسؤولیت اخلاقی را به دنبال می‌آورد. کسی که می‌فهمد عملش نازیبا بوده، احساس ترسی از آن ندارد، اما آن که متوجه می‌شود عملش غیر اخلاقی بوده احساس زنده‌مسؤولیت و گناه می‌کند و اضطراب وجودی او را فرامی‌گیرد که در نهایت به پشیمانی می‌انجامد. انگیزش چنین احساسی، درونی و تنها بر پایه باور به موجودی قدرتمند، آگاه برکنه احوال آدمی و توانمند بر مجازات و پاداش دهی توجیه‌پذیر است.

- * این مقاله از سوی آقای سید محمد حسین مبلغ، فیش برداری و تنظیم شده و توسط یکی از اعضای تحریریه فصلنامه تدوین و بازنویسی شده است.
۱. درآز، عبدالله، دستور الاخلاق فی القرآن، ترجمه به عربی عبدالصبور شاهین، بیروت، دارالبحوث العلمیة / ۲۱.
 ۲. وارنوک، جان، فلسفه اخلاق در قرن حاضر، ترجمه صادق لاریجانی / ۱۱.
 ۳. جوادی، محسن، مسأله باید و هست / ۵۷.
 ۴. ندیم الجسر، القرآن فی التریبة الاسلامیة / ۱۰۲.
 ۵. مصباح، محمد تقی، دروس فلسفه اخلاق، انتشارات اطلاعات، ۲۶.
 ۶. همان.
 ۷. اتکینسون، آر، اف، فلسفه اخلاق، ترجمه سهراب علوی نیا، مرکز ترجمه و نشر کتاب / ۱۹۱.
 ۸. درآز، عبدالله، دستور الاخلاق فی القرآن / ۹۹.
 ۹. مور، جورج ادوارد، اخلاق، ترجمه اسماعیل سعادت / ۵.
 ۱۰. همان.
 ۱۱. جعفری، محمد تقی، بررسی و نقد دیدگاه هیوم در چهار مسأله فلسفی / ۲۸.
 ۱۲. همان / ۷۱.
 ۱۳. همان / ۷۶.
 ۱۴. وارنوک، جان، فلسفه اخلاق در قرن حاضر / ۱۳.
 ۱۵. درآز، عبدالله، دستور الاخلاق فی القرآن / ۲۱.
 ۱۶. مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، ص ۶۳.
 ۱۷. کمپانی، محمد حسین، نهاية الدراية، ۲ / ۳.
 ۱۸. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ۱ / ۳۷۳.
 ۱۹. همان / ۳۸۰.
 ۲۰. برگسن، هنری، دو سرچشمه اخلاق و دین، ترجمه حسن حبیبی / ۶۵.
 ۲۱. همان.
 ۲۲. درآز، عبدالله، دستور الاخلاق فی القرآن / ۲۶.
 ۲۳. ندیم الجسر، القرآن فی التریبة الاسلامیة / ۱۰۴.
 ۲۴. جعفری، محمد تقی، وجدان / ۱۸۰.
 ۲۵. همان / ۱۸۷.
 ۲۶. همان.
 ۲۷. مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق / ۱۷۹.
 ۲۸. عویضه، کامل محمد، مذهب اخلاقی ابن مسکویه / ۲۳۸.
 ۲۹. مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق / ۵۳.